



انتخاب کرده بود تلاش می‌کرد او را جانشین خود قرار دهد تا به وصیت پدرش عمل شده باشد که گفت: «خلافت را همچون توپ به همدیگر پاس دهید و نگذارید خلافت از دست فرزندان و خاندان بنی امیه خارج شود.»

معاویه به خوبی می‌دانست برای جانشینی یزید، موانع بزرگی وجود دارد که تا آن را از سیر راه بر ندارد نمی‌تواند طرح ولایتعهدی یزید را به اجرا درآورد.

ممکن است این پرسش به ذهنها خطور کند که بعد از صلح امام حسن علیہ السلام با معاویه، زمینه خلافت و ریاست او بر مسلمانان هموار شد، پس چه ضرورتی داشت که دست خود را به خون پاک سید جوانان بهشتی حسن بن علی علیہ السلام آغشته کند و به توطئه‌ای ناجوانمردانه دست بزند؟

در پاسخ باید گفت معاویه از همان آغاز با معلمانی که برای یزید

را طراحی کرد تا تک تک موانع را از سر راه ولایتعهدی یزید بردارد. اهم آن نقشه ها از این قرار است:

الف. خریدن و تطمیع افراد

یکی از راههایی که معاویه برای طرح ولایتعهدی یزید انتخاب کرد، خریدن افراد و تطمیع آنان بود. او در برخی موارد موفق نشد؛ ولی در غالب موارد به هدف شوم خود دست یافت؛ مثلاً:

۱. عبدالرحمان، فرزند ابوبکر

معاویه صد هزار درهم فرستاد تا او را بخرد. عبدالرحمان در پاسخ نوشت: «لا أبيعُ دینی بدنیاى؛^۱ دینم را به دنیايم نمی فروشم.»

۲. عبدالله بن عمر

یکی دیگر از مخالفان طرح ولایتعهدی یزید، عبدالله بن عمر بود. او از دو جهت در جامعه آن روز موقعیت داشت: اولاً: وی مردی به ظاهر مقدس و زاهد مأب بود و

نخستین مانع، وجود بزرگانی بود که با حضور آنان در جامعه اسلامی معاویه به خود جرئت نمی داد که این نقشه را عملی سازد.

مانع دوم، وجود افرادی بود که به نوعی خود را برای خلافت آماده کرده و ادعای ریاست و یا حقانیت داشتند.

مانع سوم و بزرگترین مانع برای این نقشه، وجود نازنین امام مجتبی علیه السلام بود که از همه جهات برای خلافت شایستگی داشت و این امر در صلح نامه آن حضرت با معاویه نیز گنجانده شده بود که بعد از او امام حسن علیه السلام خلیفه مسلمانان باشد.

در کنار این مسئله، وجود شیعیان، به ویژه شیعیان عراق با عنوان حامیان، مانع سوم و یا مانع مستقل می توانست باشد که معاویه برای رفع آن نیز باید چاره ای می اندیشید.

معاویه با سیاست شیطانی اش برای رسیدن به مقصود خویش، نقشه هایی

۱. الاستیعاب، یوسف بن عبدالله عبدالبر، مکتبه

نهضت مصر، قاهره، ج ۲، ص ۲۸۵.

با صد هزار درهم خرید تا در مقابل ولایتعهدی یزید سکوت اختیار کند. او پول را گرفت و گاه سخنانی بر زبان جاری می‌کرد؛ ولی علیه یزید مخالفت عملی نکرد. او خود به مردم چنین گفت: «إِنَّهُ قَدْ أَجَازَنِي بِمِائَةِ أَلْفٍ وَلَا يَمْنَعُنِي مَا صَنَعَ بِي أَنْ أَخْبِرَكُمْ خَبْرَهُ. وَاللَّهِ إِنَّهُ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَاللَّهُ إِنَّهُ يُسَكِّرُ حَتَّى يَدْعَ الصَّلَاةَ»^۲ او صد هزار درهم برای من فرستاد، ولی این مانع نمی‌شود که من حقیقت را نگویم. به خدا قسم! او (یزید) شراب می‌نوشد. به خدا قسم! او مست می‌شود تا آنجا که نماز را ترک می‌کند.»

۴. عروة بن مغیره

معاویه به والی کوفه، مغیره بن شعبه دستور داد عده‌ای از اهل کوفه را به شام بفرستد تا آنان از معاویه، جانشینی یزید را درخواست کنند. مغیره چهل نفر را انتخاب کرد و آنان

عده‌ای او را الگوی خود می‌دانستند؛ ولی باطنی نفاق‌آلود و پیچیده داشت؛ زیرا با خلفای سه گانه بیعت کرد؛ اما با امیر مؤمنان عليه السلام بیعت نکرد و بعد از او با معاویه، یزید و با حجاج به عنوان نماینده عبدالملک مروان بیعت کرد؛ ثانیاً: فرزند خلیفه دوم بود و طرفداران پدرش برای او احترام قائل بودند. به این سبب، بیعت وی با معاویه و پذیرش طرح ولایتعهدی یزید ثمره‌ها و فواید فراوانی داشت. معاویه او را با صد هزار درهم خرید و وی نیز پذیرفت و با سکوت خویش طرح ولایتعهدی را تأیید کرد.^۱

۳. منذر بن زبیر

او فرزند زبیر و یکی از مخالفان جانشینی یزید بود. معاویه او را هم

۱. رک: فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، داراحیاء التراث، بیروت، دوم، ۱۴۰۲ ق، ج ۱۳، ص ۶۰ و رک: ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، سید علی حسینی میلانی، مرکز حقایق اسلامی، دوم، ص ۸۱. از این کتاب بهره برده ایم.

۲. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، مؤسسه علمی، بیروت، دوم، ج ۴، ص ۳۶۸.

می توان نام برد، سعید بن عثمان عفان است.

در این باره می خوانیم که مردم مدینه بر این باور بودند که بعد از معاویه، سعید بن عثمان، خلیفه است. او نزد قوم خود و بنی امیه و پیروانش چنین موقعیتی داشت. این باور و اعتقاد، نزد مردم، تمام و قطعی بود و هرگز با این عقیده نوبت به یزید نمی رسید تا جایی که این امر به شعر درآمد و بین عموم پخش شده بود:

وَاللّٰهِ لَا يَنْأَلُهُ اَيْزِيْدٌ
حَتّٰى يُنْأَلَ قَوْمُ الْخَدِيْدِ
اِنَّ اَلَا مِيْرَ بَعْدَهُ سَعِيْدٌ

به خدا سوگند! یزید به حکومت نخواهد رسید و اگر در این فکر باشد، به قتل خواهد رسید. فرمانروای بعد از او (معاویه) سعید است.^۲

ابن کثیر در این باره می نویسد که روزی سعید بن عثمان بر معاویه وارد شد و به او گفت: «شنیده‌ام تو می خواهی یزید را به جانشینی معرفی

را به سرکردگی پسرش عروه به شام فرستاد. آنان در سخنرانی معاویه شرکت کردند و به او گفتند: «ای آقا! چرا معطلی؟ و چرا مردم را در انتظار می گذاری؟ ای معاویه! ما از آینده خبر نداریم و نمی دانیم چه خواهد شد؟ مصلحت این است که یزید را به جانشینی خود معرفی کنی؟»

فردی به عروه گفت: «پدر تو مغیره بن شعبه، این گروه را به چه مبلغی خریده است؟» عروه گفت: «سی هزار درهم.» گفت: «عجب! دین آنان خیلی ارزان بوده است.»^۱

ب. تبعید کردن گروهی از افراد
روش دیگر معاویه برای هموار کردن خلافت یزید، تبعید افراد مقبول جامعه بود. از جمله کسانی که

۱. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر جزری، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ ش، ج ۳، ص ۳۵۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۱ ق، ج ۴۰، ص ۲۹۸ و ناگفته های عاشورا، ص ۸۱.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱، ص ۲۲۳.

است؛ أَمَا كُونُكَ خَيْرًا مِنْهُ فَوَاللَّهِ لَوْ مَثَلْتُمْ إِلَى الْفُوطَةِ رَجُلًا مِثْلَكَ لَكَانَ يَزِيدٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكُمْ كَلُّكُمْ؟^۲ اما اینکه خودت از یزید بهتر باشی، به خدا سوگند! اگر همه دمشق از مردانی مثل تو پر شود یزید نزد من از همه شما محبوب تر و عزیزتر است.»

این جمله به خوبی باطن معاویه را ظاهر می‌سازد که به هیچ قیمتی حاضر نیست، دست از طرح ولایتعهدی یزید بردارد؛ با همه بی‌لیاقتی یزید و شایستگی دیگران بر او، تنها گزینه خلافت بعد از او یزید بوده است؛ از اینرو تلاش وسیعی کرده است که موانع را برطرف کند. در نتیجه تصمیم گرفت سعید را محترمانه از سر راه بردارد و آبرومندان او را تبعید کند. پس به او

کنی. معاویه پاسخ داد: «آری.» سعید گفت: «تو همواره مشمول عنایت پدرم بودی و به برکت خونخواهی پدرم به این مقام رسیده‌ای. با این حال، تو فرزند خود را بر من مقدم می‌کنی، در حالی که من از یزید هم از لحاظ پدر و مادر و هم از لحاظ شخصی بر این امر سزاوارترم. اگر از لحاظ پدر بسنجی، پدر من عثمان و پدر یزید، معاویه است. و اگر از لحاظ مادر باشد، مادر یزید، نصرانی و تربیت یزید، نصرانی است.»^۱

معاویه گفت: «اما آنچه گفتمی از احسان پدرت به من، آری او به من احسان کرد (و من را به طور رسمی به سمت والی شام نصب کرد) و این جای انکار نیست و اما اینکه پدرت از پدر یزید بهتر است این هم درست است و مادرت «کلبیه» از مادر او بهتر

۲. البداية و النهاية، اسماعیل قریشی معروف به ابن کثیر، مكتبة المعارف، بيروت، چاپ ششم، ۱۴۰۵ ق، ج ۸، ص ۸۰ و ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، ص ۷۹.

۱. این نکته مهمی است که نویسنده در مقاله مستقلی به نام «جایگاه مصلحت و حقیقت در سیاست‌گذاری امیرمؤمنان علیه السلام» در مجله شماره یازده مبلغان بررسی کرده است.

شش نفر عبارت بودند از ۱. مغیره بن شعبه از دشمنان معروف خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام؛ ۲. زیاد ابن ابیه؛ ۳. عبیدالله بن خالد بن اسید از طایفه بنی امیه و داماد عثمان بن عفان؛ ۴. ضحاک بن قیس، فرمانده اهل شام در جنگ صفین و رئیس پلیس شهر شام در زمان معاویه و بعد از مرگ او؛ ۵. عبدالرحمان بن امّ حکم (ام حکم، خواهر معاویه و دختر ابوسفیان بود که امام صادق علیه السلام همواره او و جمعی را بعد از نماز لعن می کرد)؛ ۶. نعمان بن بشیر که در ماجرای سقیفه بین انصار اختلاف انداخت و از ابوبکر طرفداری کرد و در حادثه کربلا و بردن اسیران و شهادت حضرت مسلم نقش تعیین کننده ای داشت.^۱

این شش نفر به شدت، شیعیان کوفه را سرکوب کردند و بزرگان آنان

پیشنهاد داد که به خراسان برود و والی آنجا شود.^۱

هدف معاویه اولاً: این بود که او را از مرکز خلافت دور کند تا مانعی برای خلافت یزید نباشد و ثانیاً: در همانجا و به دور از مرکز خلافت، او را از بین ببرد؛ از اینرو غلامان و اطرافیان او را تحریک کرد که او را به قتل برسانند و برای اینکه راز قتل او آشکار نشود به غلامان دستور داد که به جان هم افتاده، همدیگر را بکشند تا سرنخی بدست نیاید.^۲

قتل عام بزرگان شیعیان

معاویه با کمک شش نفر از والیان خود که سرسخت ترین دشمنان اهل بیت علیهم السلام بودند به قتل عام شیعیان، به ویژه بزرگان آنان اقدام کرد. این

۱. وفیات الاعیان، شمس الدین احمد بن خلکان،

مکتبه نهضت مصریه، ج ۵، ص ۳۸۹ و ۳۹۰.

۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن واضح یعقوبی، شریف

رضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، ج ۲، ص ۲۳۷ و

رک: ناگفته هایی از حقایق عاشورا، ص ۸۰.

۱. رک: ناگفته هایی از حقایق عاشورا، ص ۸۲ و

را به شهادت رساندند. آنان در این فاجعه، دو هدف را دنبال می‌کردند. اول: کسانی که با ولایتعهدی یزید مخالف بودند، از بین بروند و از سر راه برداشته شوند. دوم: شیعیان کوفه ممکن است در آینده، امام حسن علیه السلام و یا جانشین او، امام حسین علیه السلام را یاری کنند؛ از اینرو نقشه سرکوب را اجرا کردند تا کوفه از بزرگان شیعه خالی شود و در آینده مخالفتی با یزید صورت نگیرد.

بخش اعظم این سرکوبها بر عهده زیاد بن ابیه بود؛ چرا که او به خوبی، شیعیان کوفه را می‌شناخت و آنان را تحت تعقیب قرار می‌داد. در تاریخ، درباره رفتار او با شیعیان چنین می‌خوانیم: «كَانَ يَتَّبِعُ شِيعَةَ عَلِيٍّ؟^۱ زیاد بن ابیه در پی شیعیان علی بود [و آنان را تحت تعقیب قرار می‌داد].»

او عمرو بن حمق را دستگیر کرد و او را به شهادت رساند و پس از شهادت، سر او را از بدن جدا کرد و به شام نزد معاویه فرستاد. تاریخ نگاران نوشته اند که نخستین سری که در اسلام از شهری به سرزمینی فرستاده شد سر عمرو بن حمق بود.^۲ همچنین وی حجر بن عدی را نیز دستگیر کرد و از بیش از سی نفر از بزرگان کوفه همچون شمر بن ذی الجوشن، عمر سعد و ... بر واجب القتل بودن او امضا گرفت؛ با اینکه رجال شناسان اهل سنت، حجر بن عدی و عمرو بن حمق را از بزرگان صحابه می‌دانند.^۱

د. ترور و کشتن افراد مهم و نقش

ساز

از خطرناک‌ترین بخشهای نقشه معاویه برای هموار شدن زمینه ولایتعهدی یزید، حذف فیزیکی افراد و ترور و قتل بزرگانی بود که به

۱. أسد الغابه، ابن اثیر جزری، داراحیاء التراث،

بیروت، ج ۱، ص ۶۹۸ و الاستیعاب، ج ۱،

ص ۳۲۹.

۲. الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۷۴.

۱. همان.

ناراحت شد و مجلس را ترک کرد و سرانجام تصمیم گرفت که وی را از مسیر راه ولایتعهدی یزید بردارد؛ از این رو با سم کشنده او را به قتل رساند.^۱

۲. عایشه

اشاره شد که معاویه در زمینه سازی برای اعلام ولایتعهدی یزید، سفری به مدینه داشت و در این سفر کوشید بزرگان سرشناس را متقاعد کند که جانشینی یزید را بپذیرند؛ از جمله آن افراد، عایشه بود که معاویه به ملاقاتش شتافت و سعی کرد از طریق عاطفی و جبرگرایی او را وادار کند که در امر خلافت یزید مخالفت نکند و خطاب به او چنین گفت: «إِنَّ أَمْرَ يَزِيدَ قَضَاءٌ مِنَ الْقَضَاءِ وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ الْخِيَرَةَ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ قَدْ أَكَّدَ النَّاسُ بَيْنَتَهُمْ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأَغْطَوْا عُهُودَهُمْ عَلَى ذَلِكِ وَ

نوعی در جامعه نفوذ داشتند و با ولایتعهدی یزید مخالف بودند، به نمونه‌هایی از افراد سرشناس توجه شود که به دستور معاویه به قتل رسیده‌اند.

۱. سعد بن ابی وقاص

وی از کسانی بود که با خلافت یزید مخالف بود. البته این عمل بدان سبب نبود که او از دوستان علی علیه السلام بود؛ بلکه او معاویه را دشمن می‌دانست؛ وگرنه در شورای شش نفره عمر بود و از علی علیه السلام طرفداری نکرد. در عین حال، علی علیه السلام را سب و لعن نیز نکرد.

معاویه در سفری که به مدینه رفت، سعد را به حضور پذیرفت و به احترام سعد از جا برخاست و او را در کنار خود نشانید. معاویه هنگام گفتگو به وی اعتراض کرد که چرا ابوتراب علیه السلام را لعن نمی‌کنی؟ سعد

گفت: «من از پیامبر درباره علی علیه السلام فضیلتی شنیده‌ام که تا آنها در ذهن من است هرگز او را لعن نمی‌کنم.» معاویه از پاسخ سعد به شدت

۱. مقاتل الطالین، ابوالفرج اصفهانی، انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق، ص ۸۰ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، دار احیاء الکتب العربیه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ش، ج ۱۶، ص ۴۹.

مَوَائِقَهُمْ. أَفْتَرَيْنَ أَنْ يَنْقُضُوا عَهْدَهُمْ وَ مَوَائِقَهُمْ؛ به راستی امر (خلافت) یزید قضای (حتمی) الهی است و [مردم و] بندگان خدا در این مسئله، اختیار [و] حق اظهار نظر [ندارند و مردم بیعتشان را به گردنشان پذیرفته اند و عهد خودشان را [در امر خلافت یزید] محکم کرده اند. آیا شما احتمال می‌دهی که مردم عهد و پیمانی که بسته‌اند بشکنند؟]

راستی که باید معاویه را در سیاست شیطانی، زبردست و قوی دانست. در جملات فوق می‌بینید چگونه از طریق قضای الهی، انتصابی بودن خلافت یزید از سوی خدا و نداشتن حق دخالت از سوی مردم و همین طرز بیعت و تعهد ادعایی مردم، تلاش می‌کند عایشه را متقاعد سازد که با او در امر خلافت یزید همراهی کند؛ ولی او نمی‌دانست که عایشه در این نوع سیاست، از او چیزی کم نداشت؛ از اینرو وی در جواب معاویه گفت: «أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ

عُهُودٍ وَ مَوَائِقٍ، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ وَكَمَا تَعْجَلُ عَلَيْهِمْ؛^۱ اما آنچه گفتمی از پیمان و عهد مردم، پس از خدا بترس درباره [نسبت ناروا دادن به این] مردم و با عجله تصمیم زیانبار علیه آنان بگیر [و برای آنان تعیین تکلیف نکن].»

در منابع شیعه آمده است که معاویه، بالای منبر، ولایتعهدی یزید را مطرح می‌کرد تا از مردم بیعت بگیرد. عایشه به او گفت: «هَلْ أَسْتَدْعَى الشُّيُوخَ لِئَنِّيهِمُ الْبَيْعَةَ؟ آیا بزرگان صحابه [و خلفا] برای فرزندانشان از مردم بیعت گرفتند؟» معاویه در جواب گفت: «نه.» عایشه گفت: «فَبِمَنْ تَقْتَدِي؟؛ پس تو به چه کسی در این امر اقتدا کردی؟» «فَخَجِلْ فَلَمَّا زَارَتْهُ عَائِشَةُ فِي بَيْتِهِ هَيَّا حُفْرَةً، فَوَقَعَتْ فِيهَا وَكَانَتْ رَاكِبَةً، فَمَاتَتْ فَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ

۱. الامة و السياسة، عبدالله دینوری، شریف رضی،

نزدیک ترین همکار و هم فکر رحم نمی‌کند.

۳. عبدالرحمان بن ابی بکر از دیگر مخالفان ولایتعهدی یزید، عبدالرحمان فرزند ابوبکر برادر عایشه بود. معاویه در ابتدا مبلغ صد هزار درهم برای او فرستاد تا وی را بخرد. عبدالرحمان در پاسخ گفت: «من دینم را به دنیا نمی‌فروشم.» پس از آن [رد پول] مدتی نگذشت که عبدالرحمان به صورت مشکوکی از دنیا رفت.^۱ تاریخ نگاران اهل سنت قضیه را بیش تر فاش کرده‌اند که معاویه به عبدالرحمان گفت: «تصمیم دارم تو را به قتل برسانم.» پس از این تهدید مدتی نگذشت که جنازه‌اش را یافتند.^۲

ابن اثیر می‌نویسد که مروان، والی مدینه در خطبه‌ای گفت: «امیرمؤمنان (معاویه) فرزندش یزید را به جانشینی خود بر شما برگزیده است.»

زَیْرٌ يُغْرَضُ بِهِ...^۱ در این هنگام، معاویه خجالت زده شد [و کینه این صحنه را در دل نگه داشت از اینرو] هنگامی که عایشه خواست برای دیدار به خانه معاویه برود، معاویه چاله‌ای حفر کرد [و روی آن را پوشاند]. عایشه که سوار بر مرکب بود به داخل گودال افتاد و مرد. عبدالله بن زبیر همیشه [در شعرش] کنایه و گوشه‌ای به معاویه داشت [که او قاتل عایشه بوده است].^۲

بنابراین عایشه با دسیسه و نقشه شوم معاویه کشته شد، با اینکه در داستان عثمان بر ضد علی علیه السلام همکاری کرد؛ ولی چون با خلافت یزید مخالف بود، معاویه او را از سر راه خویش برداشت. این، همان سیاست شیطانی است که پدر و مادر نمی‌شناسد و بر هیچ کسی حتی

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۸۵.

۲. ناگفته‌هایی از حقایق عاشورا، ص ۷۲ و تاریخ

طبری، ج ۴، ص ۲۲۶.

۱. الصراط المستقیم؛ علی بن یونس عاملی،

انتشارات مرتضی، ۱۴۲۵ ق، ج ۳، جزء سوم،

ص ۴۵.

نمی‌کند که عبدالرحمان، مروان و معاویه را دروغگو دانست.

ولی طبری به صراحت می‌گوید که معاویه به عبدالرحمان گفت: «والله لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَقْتُلَكَ!»^۱ به خدا سوگند تصمیم دارم تو را بکشم. بعد از این تهدید مدتی نگذشت که عبدالرحمان درگذشت.

۴. عبدالرحمان بن خالد

عبدالرحمان، فرزند خالد بن ولید است که خود خالد، دشمن دیرینه اهل بیت علیهم‌السلام بود؛ ولی یکی از فرزندانش به نام «مهاجر» از امیرمؤمنان علیه‌السلام طرفداری می‌کرد و در جنگ صفین در رکاب آن حضرت بود؛ ولی عبدالرحمان برعکس، از بزرگ‌ترین پرچم داران لشکر معاویه (حامل اللواء الاعظم) بود و مردم شام به او علاقه خاصی داشتند. همین علاقه، علت مبعوض بودن وی را نزد معاویه فراهم کرد. شاهدش این سخن ابن عبدالبر در این باره است که

عبدالرحمان برخاست و گفت: «ای مروان! هم تو و هم معاویه دروغ می‌گویید. شما خیری برای امت محمد نخواسته‌اید و فقط قصد پادشاهی دارید؛ به گونه‌ای که هر یک از شما بمیرد، دیگری از خاندان شما جای او را بگیرد.» بعد از این اعتراض، مأموران حکومت به دنبال دستگیری او بودند که وی به خانه خواهرش عایشه پناه برد و عایشه از او دفاع کرد و صریحاً مروان را لعن کرد.^۱ در نتیجه می‌توان حدس قوی زد که مرگ مشکوک عبدالرحمان مرتبط با معاویه بوده است تا او را از سر راه اعلام ولایتعهدی یزید بردارد.

جالب است بدانید بخاری وقتی جریان عبدالرحمان را نقل می‌کند فقط می‌گوید: «عبدالرحمان چیزی به مروان گفت»^۲ و این سخنان را نقل

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۰، وقایع سال ۵۶ ق.

۲. فتح البلوی، ج ۸، ص ۴۶۷ و ۴۶۸.

۱. تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۶.

عبدالرحمان سمی کشنده قرار دهد؛ ولی در میان مردم گفته شود که عبدالرحمان بر اثر بیماری در گذشته است.

طیب یهودی نیز طبق دستور عمل کرد و نتیجه دارو این شد که در ناحیه ریه و روده های عبدالرحمان مشکلی پدید آمد که مرگ او را به دنبال داشت.^۱

ابن عساکر نام طیب را مشخص می کند و می گوید: «معاویه به ابن آثال دستور داد که برای قتل عبدالرحمان نقشه ای بکشد و پاداش این کار را معاف شدن غیر مسلمانان [و یهودیان] از پرداخت مالیات و عوارض قرار داد. ابن آثال (طیب یهودی) طبق دستور، عبدالرحمان بن خالد را مسموم کرد و او نیز در حمص درگذشت و معاویه به قرار داد خود عمل کرد.»^۲

معاویه می خواست برای یزید از مردم بیعت بگیرد. وی برای مردم شام خطبه خواند و گفت: «ای مردم! من دیگر پیر شده ام و مرگم نزدیک شده است و به این فکر افتاده ام که سرپرستی شما را بعد از خودم به کسی بسپارم که وحدت شما را حفظ کند و حکومت را اداره کند. من نیز فردی مثل شما هستم، پس رأی و نظر خودتان را در این باره بگویید.» همه گفتند: «ما عبدالرحمان بن خالد را به جانشینی شما انتخاب می کنیم.»^۱ رأی و نظر مردم برای معاویه، بسیار سنگین تمام شد و به ظاهر، ناراحتی خود را مخفی کرد؛ ولی تصمیم جدی برای رفع این خطر گرفت. وقتی عبدالرحمان بیمار شد، طیبی یهودی را که جایگاه خاص نزد معاویه داشت برای معالجه او فرستاد و به طیب دستور داد که در ضمن داروهای تجویز شده برای

۱. الاخبار الطوال، احمد بن داود دینوری، مکتبه حیدریه، چاپ دوم، ۱۳۷۹ ش، ص ۱۷۲.

۱. الاستیعاب، ج ۲، ص ۴۰۹.

۲. تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۶، ص ۱۶۳.

از خطرناک ترین بخشهای
نقشه معاویه برای هموار
شدن زمینه ولایتعهدی
یزید، حذف فیزیکی افراد و
ترور و قتل بزرگانی بود که
به نوعی در جامعه نفوذ
داشتند و با ولایتعهدی
یزید مخالف بودند

سرانجام بعد از رد و بدل شدن
این حرفها درباره جانشینی یزید،
هفته‌ای نگذشت که زخمی در دست
زیاد بن ابیه به وجود آمد و به مرگ
او انجامید و مردم گفتند که او به
طاعون مبتلا شده است. بسیاری از
مردم نیز احتمال قوی داده اند که زیاد
از جمله کسانی است که معاویه او را
مسموم کرده و از سر راه تعیین
ولایتعهدی یزید برداشته است.^۱

۵. زیاد ابن ابیه

شرح حال او برای همگان معلوم
است. وی پدر مشخصی نداشت و
معاویه، او را به پدرش ابوسفیان
منسوب کرد؛ ولی زیاد از مخالفان
خلافت یزید بود و فکر ریاست و
گرفتن حکومت بعد از معاویه را در
سر می‌پروراند؛ از اینرو در نامه ای به
معاویه نوشت که برای معرفی یزید
شتاب مکن.

وقتی نامه به معاویه رسید گفت:
«وای بر فرزند عبید!» به من خبر
رسیده است که این شخص، انگیزه
ریاست دارد و خیال کرده است که
می‌تواند جانشین من باشد. به خدا
سوگند! انتساب او را به پدرم
ابوسفیان نفی می‌کنم و در جامعه
آبرویش را می‌برم و او را به مادرش
سمیه و پدرش عبید برمی‌گردانم.»^۲

۱. عبید، نام یکی از پدرانی است که زیاد را به او
منسوب می‌کنند.

۲. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

۱. همان، ص ۲۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳.

ص ۴۹۶ و تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۹، ص ۲۰۳.

نشینی می‌کرد و نه تطمیع وی را به سکوت و تسلیم وا می‌داشت.

اشاره شد که معاویه، جمع زیادی را که در بین آنها امثال عبدالله بن عمر را می‌توان دید، خرید و آنان به راحتی در مقابل یزید و جنایاتش سکوت کردند. همچنین گزینه تبعید و دور کردن از مرکز خلافت درباره امام حسن علیه السلام قابل اجرا و عمل نبود؛ چون حضرت، هیچ مسئولیتی از طرف معاویه نمی‌پذیرفت و معاویه نیز برای اجبار بر این مسئله قدرتی نداشت.

ثالثاً: قرارداد صلح میان حضرت مجتبی علیه السلام و معاویه که بنابر بندهای آن، معاویه حق نداشت بعد از خود کسی را به جانشینی انتخاب کند، و بعد از وی باید آن حضرت به خلافت می‌رسید. این مسئله، یک مانع بزرگ سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آمد.

این امر که باید خلافت بعد از معاویه به امام حسن علیه السلام برسد در

۶. امام حسن علیه السلام یا بزرگ‌ترین مانع خلافت یزید بزرگ‌ترین مانع بر سر راه طرح حکومت یزید، وجود مبارک امام مجتبی علیه السلام بود. آن حضرت از جهات عدیده ای می‌توانست مانعی بزرگ برای این مسئله باشد؛ زیرا:

اولاً: آن حضرت شخصیت معنوی بالایی داشت و همه او و برادرش امام حسین علیه السلام را «سَيِّدَى سَيَّابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ» دو آقای جوانان بهشتی، می‌شناختند و خدمات فراوان آن حضرت در مدینه از او شخصیت عظیمی در اجتماع ساخته بود و در عراق نیز به سبب شیعه بودن اکثریت مردم، جایگاه و پایگاه ویژه ای داشت. به این سبب، معاویه به راحتی نمی‌توانست ولایتعهدی یزیدی را مطرح کند که از معنویات بو نبرده است و جوانی خام و اهل شراب و قمار است.

ثانیاً: امام حسن علیه السلام از کسانی بود که نه تهدید او را وادار به عقب

مِن بَعْدِهِ؛^۱ به این شرط که معاویه، خلافت را بعد از خود به حسن واگذارد.»

قرطبی می‌گوید: «لَا خِلَافَ بَيْنَ الْعُلَمَاءِ إِنَّ الْحَسَنَ إِنَّمَا سَلَّمَ الْخِلَافَةَ لِمُعَاوِيَةَ حَيَاتِهِ لِأَغْيَرِ، ثُمَّ تَكُونُ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى ذَلِكَ اِنْتِقَادَ بَيْنَهُمَا فِي ذَلِكَ؛^۲ علما بر این اتفاق دارند که حسن [بن علی] حکومت را به معاویه تا زمان حیاتش واگذارد کرد نه بیش از آن، تا اینکه خلافت بعد از او به خودش برگردد و قرارداد بین آن دو این گونه بسته شد.»

با توجه به جهات فوق به سبب زنده بودن امام حسن مجتبی علیه السلام طرح خلافت یزید به هیچ وجه امکان نداشت و معاویه، هیچ دلیلی برای طرح این مسئله نداشت. از اینجا روشن می‌شود که حضرت مجتبی علیه السلام در حدّ بالایی در انتخاب مواد صلح

منابع اهل سنت نیز آمده است که حضرت مجتبی علیه السلام بارها تأکید می‌کرد که من با معاویه قرارداد بسته‌ام که خلافت بعد از او به من برگردد.

ابن حجر نقل کرده است: «لَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ صَارَ حَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي أَهْلِ الْعِرَاقِ وَمُعَاوِيَةُ فِي أَهْلِ الشَّامِ...؛^۱ هنگامی که علی به شهادت رسید حسن بن علی در عراق و معاویه در شام به حکومت رسید.»

امام مجتبی علیه السلام با لشکری از کوفه به قصد جنگ با معاویه حرکت کردند و معاویه نیز با لشکری از شام، رهسپار میدان جنگ شد. بعد از رویارویی دو لشکر و آن وقایع، کار به صلح کشید و صلح نامه ای در آن میان به امضا رسید که یکی از بندهای آن این بود: «عَلَى أَنْ يَجْعَلَ الْعَهْدُ لِلْحَسَنِ

۱. تاریخ دمشق، ج ۱۳، ص ۲۶۱؛ فتح الباری،

ج ۱۳، ص ۵۵؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۶؛ البداية والنهایه، ج ۴، ص ۴۱ و تاریخ الخلفاء، ص

۱۹۴.

۱. همان.

۲. الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۸۷.

نامه دقت داشت با اینکه به یقین می دانست معاویه بدان عمل نخواهد کرد؛ ولی این مواد را گنجانند که رسوایی معاویه را - که بسیار ظاهر فریبی می کرد - با دست خودش فراهم کند.

این مسئله را هم خود معاویه به خوبی درک کرده بود و هم شخصیت‌های زمان او و مشاورانش گوشزد می کردند؛ از جمله احنف بن قیس از چهره های برجسته دوران معاویه به او گفت: «إِنَّ أَهْلَ الْحِجَازِ وَأَهْلَ الْعِرَاقِ لَا يَرْضُونَ بِهَذَا وَلَا يُبَايِعُونَ لِيَزِيدَ مَا كَانَ الْحَسَنُ حَيًّا»^۱ برآستی اهل حجاز و عراق به این امر (ولایتعهدی یزید) رضایت نخواهند داد و تا زمانی که حسن زنده باشد تن به بیعت با یزید نمی دهند.»

باید بر سخنان احنف افزود که نه تنها مردم حجاز و عراق به این امر راضی نمی شدند که مردم شام نیز به این امر راضی نبودند؛ چون اولاً: از

بی لیاقتی و فساد اخلاقی او کاملاً آگاهی داشتند؛ ثانیاً: از مواد صلح نامه با امام حسن علیه السلام آگاه بودند و معاویه تلاش داشت مردم شام را راضی نگاه دارد؛ از اینرو معاویه هیچ راهی نمی دید جز اینکه امام حسن علیه السلام را به صورت فیزیکی حذف کند و او را به شهادت برساند. بهترین گزینه از بین راههای موجود، این بود که بی صدا آن حضرت را مسموم کند؛ چون راههای دیگر درباره آن حضرت، عملی نبود.

مسئله مسموم کردن آن حضرت به دستور معاویه برای رفع بزرگ ترین مانع از سر راه خلافت یزید، امری است که از نظر منابع شیعه مسلم و قطعی به حساب می آید. در منابع اهل سنت نیز بر این امر تصریح و تأکید شده است. در این باره به نمونه های ذیل توجه کنید:

۱. زمخشری می گوید: «جَعَلَ مُعَاوِيَةَ لِيُغْفِدَةَ بِنْتِ أَشْعَثِ امْرَأَةِ الْحَسَنِ مِائَةَ أَلْفِ

امام حسن علیه السلام از کسانی بود که نه تهدید او را وادار به عقب نشینی می‌کرد و نه تطمیع وی را به سکوت و تسلیم وا می‌داشت

البته همیشه در بین اهل سنت، متعصبانی بوده اند که حقایق را انکار می‌کردند. یکی از آنها ابن خلدون است که در مقام دفاع از معاویه برمی‌خیزد و این جنایت آشکار را انکار می‌کند و آن را ساخته و پرداخته شیعیان می‌داند. او می‌گوید: «هرگز معاویه، این جنایت را به کمک همسر امام حسن علیه السلام یعنی جعده بنت اشعث انجام نداده است. معاویه چنین نمی‌کند! (۱) این حرفها از داستانهایی است که شیعیان ساخته اند.»^۱ پس به نظر ایشان، زمخشری که آیه تطهیر را شامل همسران پیامبر می‌داند، شیعه است که ذیل آن، این جنایت معاویه

حَتَّى سَمَّته^۱ معاویه صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث، همسر حسن قرار داد تا او را مسموم کند.»

۲. مسعودی اضافه می‌کند که علاوه بر مبلغ پیش گفته، وعده همسری با یزید را نیز به او داد؛ آنجا که می‌گوید: «إِنَّ امْرَأَتَهُ جُعْدَةَ بِنْتَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ سَمَّته السَّمَّ وَقَدْ كَانَ مُعَاوِيَةَ دَسَّ إِلَيْهَا إِنَّكَ إِنْ اخْتَلْتِ فِي قَتْلِ الْحَسَنِ وَجَّهْتِ إِلَيْكَ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَزَوْجْتِكَ مِنْ يَزِيدٍ...»^۲ جعده دختر اشعث همسر او (امام حسن) به او زهر داد و این کار با نیرنگ معاویه صورت گرفت. او به جعده وعده داد که اگر این کار را انجام دهد صد هزار درهم به علاوه همسری یزید [مزد این کار خواهد بود و] به او اختصاص خواهد یافت.»

۱. ربیع الأبرار، محمود زمخشری، شریف رضی،

چاپ اول، ۱۴۱۰ ق، ج ۴، ص ۲۰۸، باب ۸۱.

۲. مروج الذهب، علی بن حسین مسعودی، شرکت

عالمیه کتاب، چاپ اول، ۱۹۸۹ م، ج ۱، ص ۷۱۳

و ۷۱۴.

۱. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمان بن خلدون،

دارالکتاب لبنانی، ۱۹۸۶ م، ج ۴، ص ۱۱۳۹.

را نقل کرده و یا مسعودی - که این حادثه تلخ را نقل کرده است - شیعه به حساب می‌آید.

البته این اولین تعصب ابن خلدون نیست؛ بلکه او کسی است که حسین بن علی علیه السلام را کشته شمشیر جدش می‌داند.

حافظ سخاوی از استادش ابن حجر عسقلانی نقل می‌کند که او گفت: استادم ابوالحسن هیشمی سخت علیه ابن خلدون بدگویی می‌کرد. راز قضیه را از او پرسیدم، در پاسخ گفت: «ابن خلدون در تاریخ خود درباره حسین بن علی علیه السلام می‌گوید: «آن شمشیری که حسین بن علی با آن به قتل رسیده، همان شمشیر جدش پیامبر بوده است.» ابن حجر می‌افزاید: «هنگامی که استاد ما (ابوالحسن هیشمی) این کلام را از قول ابن خلدون نقل کرد، بر او لعنت فرستاد و دشنام داد؛ در حالی که گریه می‌کرد و اشک می‌ریخت.»^۱

به هر حال تاریخ گواهی می‌دهد که معاویه برای هموار کردن جاده خلافت یزید، جنایتهای متعددی را انجام داد و بسیاری از سرشناسان را به کام مرگ فرستاد و آنها را ترور و یا مسموم کرد؛ از جمله امام حسن مجتبی علیه السلام را با ناجوانمردی تمام مسموم کرد. وقتی معاویه خبر شهادت آن حضرت را شنید، طبق شهادت تاریخ نگاران اهل سنت «أظْهَرَ فَرَحًا وَ سُرُورًا حَتَّى سَجَدَ وَ سَجَدَ مَنْ كَانَ مَعَهُ»^۲ آن چنان اظهار شادی و خوشحالی کرد که به سجده افتاد و اطرافیان او نیز به سجده افتادند.

با اینکه همین معاویه، بعد از مرگ عایشه، سعد بن عثمان، عبدالرحمان بن ابی بکر، عبدالرحمان بن خالد و دیگران که مخالف ولایتعهدی یزید بودند چنین خوشحالی از او سر نزد؛ چرا که او به خوبی می‌دانست با شهادت حضرت مجتبی علیه السلام

۱. الضوء اللامع، شمس الدین سخاوی، دارمکتبه

الحیة، ج ۲، ص ۱۲۷.

۲. الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۹۶.

طَالِبٌ وَحَمَلْتُ الْوِزْرَ عَلَى ظَهْرِي؛^۱
 فرزندم! به سبب تو، دنیا را بر آخرت
 مقدم داشتم [و آخرت را از دست
 دادم] و علی بن ابی طالب را از
 حقش محروم کردم [و خلافت او را
 غصب کردم] و این گناه را بر دوش
 خود انداختم.»

از ماتم حسن هم کون و مکان گریست
 چون در کنار او شه لب تشنگان گریست
 ز هر جفا چو بر جگرش کارگر شدی
 زهرا و مرتضی و نبی در جنان گریست
 زینب چو دید لخت جگر از برادرش
 چندان گریست کز المش آسمان گریست
 عباس نوجوان به کنار جنازه اش
 بر سر زنان ز ماتم شاه جهان گریست
 چون شد به دوش اهل مدینه جنازه اش
 شهر مدینه با همه شیعیان گریست
 زان تیرها که بر تنش آمد ز جور کین
 تا روز محشر حضرت صاحب زمان گریست
 بر قبر بی چراغ و به مظلومیش فلک
 با عرش و فرش جمله کرویسان گریست

بزرگ‌ترین مانع از سر راه خلافت
 یزید برداشته شد و زمینه کاملاً آماده
 شد و خود معاویه به تمام این وقایع
 به صورت سر بسته اعتراف و اقرار
 کرد. وی در وصیت نامه اش به یزید
 گفت: «يَا بَنِي! اِنِّي قَدْ كَفَيْتُكَ الرَّحْلَةَ
 وَالرَّجَالَ وَطَأْتُ لَكَ الْأَشْيَاءَ وَذَلَّلْتُ لَكَ
 الْأَعْرَاءَ وَأَخْضَعْتُ لَكَ أَعْنَاقَ الْعَرَبِ؛^۱
 فرزندم! من راه را برای تو هموار
 کردم [و شخصیت‌های بزرگی را از بین
 بردم] و محترمان جامعه را برای تو
 ذلیل کردم (۱) گردنهای عرب را در
 مقابل تو رام کردم [تا زمینه حاکمیت
 تو را فراهم کنم].»

ابن اعثم از معاویه نقل کرده است
 که به یزید گفت: «إِنِّي مِنْ أَجْلِكَ آتَرْتُ
 الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَدَفَعْتُ حَقَّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي

۱. تاریخ طبری، همان، ج ۴، ص ۲۳۸. در تعبیر
 دیگر آمده است: «يَا بَنِي! اِنِّي قَدْ كَفَيْتُكَ الشَّدَّ وَ
 التَّرْحَالَ وَطَأْتُ لَكَ الْأُمُورَ وَذَلَّلْتُ لَكَ الْأَعْدَاءَ وَ
 أَخْضَعْتُ لَكَ رِقَابَ الْعَرَبِ وَجَمَعْتُ لَكَ مَالًا يَجْمَعُهُ
 أَحَدٌ.» الكامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۲۵۹.

۱. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، دارالکتب العلمیه،
 چاپ اول، سال ۱۴۲۲ ق، ج ۴، ص ۲۵۶.